

## بازشناسی روایات «اکوان دیو» در سنت داستانی ایران\*

دکتر سجاد آیدنلو<sup>۱</sup>

دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه

### چکیده:

داستان نبرد رستم و اکوان دیو یکی از روایات مستقل و در عین حال کوتاه شاهنامه (۱۸۶ بیت در تصحیح دکتر خالقی مطلق) است که احتمالاً به دلیل این اختصار، کمتر از روایات پهلوانی رستم، در ادب رسمی و عامیانه مورد توجه قرار گرفته است. با این حال ظاهراً اکوان دیو در سنت داستان‌های ایرانی نقش و حضور بیشتری داشته و نشانه‌هایی از این تنوع و تعدد را هرچند به صورت پراکنده و کلی می‌توان بازشناسی کرد. از جمله گویا افراسیاب و اکوان دیو - در مقام دو نیرو و نماینده اهریمن - با یکدیگر ارتباط - ها و همکاری‌هایی داشته‌اند که برخی قراین و بازمانده‌های آن عبارت است از: جادو و افسون آموختن اکوان به افراسیاب در بیتی از شاهنامه، گذاشتن سنگ اکوان دیو به فرمان افراسیاب بر سر چاه - زندان بیژن، آمدن اکوان و نهادن خود او سنگ را بر چاه بیژن در اشاره‌ای از عطار، در عذاب بودن بیژن در چاه از دست اکوان در تلمیح همای شیرازی، زندانی شدن بیژن در چاه اکوان دیو، رفتن اکوان نزد افراسیاب و دادن وعده کشتن رستم به او، ربودن اکوان، برزو را به خواست افراسیاب و نگهداری برخیا، پسر اکوان از سیاه چال بیژن در روایات نقلی و عامیانه. احتمالاً اکوان در داستان بیژن و منیژه نیز بیشتر از آنچه در گزارش کنونی آن در شاهنامه می‌بینیم، نقش داشته است. در روایت‌های نقلی و عامیانه از مادر، برادر و فرزندان اکوان دیو نیز یاد شده که معروف‌تر از همه پسر وی برخیا است. این دیو بنابر داستانی که قبل از قرن ۸ ه. ق ساخته شده نگهداری چاه - زندان بیژن است و به دست رستم کشته می‌شود. حضور دیوهای دیگری با نام اکوان در متون ادبی و داستانی پس از شاهنامه هم نشان دهنده توجه به این دیو در چرخه حلقه روایات ایرانی است. واژگان کلیدی: شاهنامه، روایات نقلی و عامیانه - شفاهی، اکوان دیو، افراسیاب.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۵/۱۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۸/۲۶

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: aydenloo@gmail.com

## مقدمه

داستان رستم و اکوان دیو یکی از روایات مشهور، مستقل و ایزودیک (میان داستانی) شاهنامه است که مطابق آن روزی چوپان رمه‌های کیخسرو نزد او به شکایت می‌آید که چندی است نرّه گوری شگفت در بین اسبان می‌تازد و آنها را تباه می‌کند. کیخسرو هوشیارانه درمی‌یابد که ماهیت اصلی این جانور گور نیست و از رستم می‌خواهد که این زیان را دفع کند. رستم به دشت گله‌ها می‌رود و پس از سه روز جستجو گور را می‌بیند که چون بادی می‌تازد و بر آن می‌شود که به جای کشتن، او را به کمند بگیرد اما جانور ناپدید می‌شود. تهمتن می‌داند که او اکوان دیو است که به پیکر گور درآمده و باید آن را بکشد از این‌روی هنگامی که بار دیگر او را می‌بیند تیری به جانبش می‌اندازد ولی گور جادو باز ناپیدا می‌شود. رستم بعد از سه شبانه روز تاختن در کنار چشمه‌ای می‌خوابد. در این هنگام اکوان به هیأت یا سرعت باد خود را به رستم می‌رساند و زمین پیرامون او را - که پهلوان بر آن خفته است - می‌برد (برای احتمالی دربارهٔ علت اساطیری این کار، ر.ک: Khaleghi Motlagh, 1985, p.740) و بر سر دست بلند می‌کند. چون رستم بیدار می‌شود دیو از او می‌پرسد که پهلوان می‌خواهد به آب انداخته شود یا کوه؟ رستم که می‌داند کار دیو وارونه است پاسخ می‌دهد که کوه و اکوان او را به دریا می‌افکند. تهمتن به مردانگی خود را از آب و حملهٔ نهنگان می‌رهاند و پس از یافتن رخس در میان مادیانان گله‌های افراسیاب و درگیری با شاه توران و سپاهیان و گریزاندن آنها، بار دیگر در کنار همان چشمه‌ای که خفته بود با اکوان دیو رویارو می‌شود و این بار می‌تواند او را به کمند گرفتار کند و مغزش را به گرز گران پراکند. سپس سر دیو را می‌برد و پیروزمندانه به دربار ایران و نزد کیخسرو باز می‌گردد (فردوسی، ۱۳۸۶، ۳/ ۲۸۷ - ۳۰۰ / ۱ - ۱۸۶).

هویت اکوان دیو در این داستان، اساطیری است. اشپیگل و نولدکه نام این دیو را تغییر یافتهٔ «اکومنه» (akōmana) به معنای «اندیشهٔ پلید» دانسته اند که متضاد «وهومنه (vohu- manah) / بهمین: اندیشهٔ نیک» است (امیدسالار، ۱۳۸۴، ص ۴۹۳؛ Khaleghi

Motlagh, 1985, p.740). کریستن سن داستان نبرد گشتاسپ با «آخوان» (axwān) سپید را در کتاب جاماسپ نامه متأثر از پیکار رستم با اکوان دیو و دیو سپید انگاشته (کریستن سن، ۱۳۶۸، ص ۱۴۲) و بدین سان ظاهراً میان «آخوان» و «اکوان» رابطه‌ای قایل شده است ولی این استنباط از آنجا ناشی شده که گویا او «خیونان» (xyōnān) را در جاماسپ نامه به سهو «آخوان» خوانده است (اکبری مفاخر، ۱۳۸۹، ص ۲۴۸).

نظر پذیرفتنی تر درباره اشتقاق و معنای نام «اکوان» این است که آن را صورتی از «اکوای» (akwāy) (= اک + (aka) وای (wāy) یا «اکواد» (akwād) (= اک + (aka) واد (wād) به معنای «باد بد» یا «خدای باد بد» بدانیم (حمیدی، ۱۳۷۵، صص ۲۱۶ و ۲۱۷؛ مختاریان، ۱۳۸۳، ص ۳۱) بویژه که در خط پهلوی به سبب دلالت نشانه «ا» بر دو حرف (ی) و (ن)، «اک وای» به صورت «اک وان» هم خوانده می‌شود و می‌توان گفت که شاید «اکوان» قرائت دیگر/ نادرستی از «اکوای» است (باقری حسن کیا ده، ۱۳۸۸، ص ۱۳۹). کویاجی نیز ماهیت «اکوان دیو» را با «دیو باد» در اساطیر چینی مقایسه کرده است (کویاجی، ۱۳۸۰، صص ۳۸-۴۱). براین اساس، احتمالاً، داستان رستم و اکوان دیو روایتی از بن مایه نبرد پهلوان با باد است که در داستان‌های ایرانی و غیر ایرانی نمونه های دیگری هم دارد (آیدنلو، ۱۳۹۰، ص ۸۳۰) و اکنون موضوع بحث این مقاله نیست.

### تحلیل مباحث

نام اکوان دیو و داستان نبرد رستم با او، در سنجش با دیگر روایات رستم در شاهنامه کمتر در ادب رسمی فارسی مورد توجه و تلمیح بوده است (برای دیدن نمونه هایی، ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳). غیر از شواهد معدود در منبع اخیر، شمس تبریزی هم در اقوال خویش به بخشی از این داستان اشاره و با خطا در تلمیح و ذکر نام «دیو سپید» به جای «اکوان» گفته است «بوش اهل دنیا و بلندی جستن ایشان بدان ماند که دیو سپید را رستم گفت که بالای کوه انداز تنم را تا استخوانم بر بلندی باشد تا کسی که آوازه من شنیده باشد به حقارت ننگرد» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵، دفتر اول،

ص ۲۲۸). در الرسائل القندریه اثر خواجه بهاء الدین احمد سمنانی (ظاهراً از قرن ۸ ه.ق) با استفاده از همان بخشِ موردِ توجّهِ شمس، مقاصد عرفانی بیان شده است «... بزودی قدم برگیرند و با اکوان حرص گویند: به کوهم برانداز تا ببر و شیر/ ببینند بازوی مرد دلیر؛ تا شان بر عکس در بحر فکرت آن جهانی اندازد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ص ۴۰۰). در منظومه همای نامه (احتمالاً از نیمه دوم سده هفتم) نیز به دریا افکندن اکوان رستم را به صورت مشبّه به برای افتادن دو تن از شخصیت‌های این اثر (همای و قیس) به کار رفته است:

پس آن گاه هر دو هم اندر زمان	به دریا فتادند از آسمان
بدان سان که رستم ز اکوان دیو	به نیروی یزدان گیهان خدیو
برستند هر دو ز دریای ژرف	دو گرد جوان و دو شاه شگرف

(همای نامه، ۱۳۸۳، ۱۰۷/ ۲۵۷۰-۲۵۷۲)

در ادب عامیانه/ شفاهی و روایات نقلی هم برخلاف شیوه غالب این آثار- که معمولاً به همه- داستانهای رستم در شاهنامه توجّه شده- روایت رستم و اکوان دیو حالت بینابین دارد بدین معنی که از طومارهای نقلی چاپ شده یا دست نویس‌های این متون که نگارنده در دسترس داشته و بررسی کرده است در کهن ترین طومار فعلاً موجود (به تاریخ کتابت ۱۱۳۵ ه.ق)، نسخه ای از طومارها موسوم به رستم نامه (کتابت ۱۳۲۱ ه.ق)، دست نویسی دیگر به نام شاهنامه نثر نقلی (بدون تاریخ کتابت) و طومار کهن شاهنامه این داستان نیست (به ترتیب، طومار نقلی شاهنامه، ۱۳۹۱؛ رستم نامه نسخه شماره ۱۶۹۴۴ کتابخانه مجلس؛ شاهنامه نثر نقلی نسخه شماره ۱۴۵۷۶ کتابخانه مجلس؛ طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴) و فقط در چهار طومار دیگر آمده است (رستم نامه (کتابت ۱۲۴۵ ه.ق)، برگ ۵۳ ب- ۵۴ الف؛ هفت لشکر، ۱۳۷۷، صص ۲۳۵-۲۳۷؛ رستم و اسفندیار عامیانه (بی تاریخ کتابت)، برگ ۲۶ ب- ۲۷ ب؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۷۲۸-۷۳۱). در روایات شفاهی/ مردمی نیز تا کنون سه گزارش از این داستان ثبت و چاپ شده است (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۶۲-۶۵).

روایات طومارهای نقالی تفاوت‌های بسیار اندکی با متن داستان شاهنامه دارد ولی در گزارش‌های شفاهی - عامیانه، اختلاف‌ها بیشتر است.<sup>۱</sup>

شاید یکی از علل کم توجهی به نام و داستان اکوان دیو در شعر و نثر رسمی فارسی و روایات نقالی و عامیانه، کوتاهی روایت این داستان در شاهنامه و حضور کم فروغ اکوان در میان خیل شخصیت‌های اهورایی و اهریمنی حماسه ملی ایران بوده است اما همچنان که دو تن از شاهنامه شناسان حدس زده‌اند (امیدسالار، ۱۳۸۴، صص ۴۹۳ و ۴۹۴؛ خالقی مطلق، ۲۰۰۶، ص ۸۸) احتمالاً در سنت داستانی ایران (اعم از حماسی، نقالی و عامیانه) روایات دیگری نیز درباره اکوان دیو وجود داشته و نقش او بیشتر از یک داستان بوده است. نشانه‌های پیدا و پنهان این داستان‌های فراموش شده و از بین رفته و برخی اشارات و باقی مانده‌های کوتاه و جزئی از آنها در شاهنامه و متون داستانی نظم و نثر بعد از آن مؤید این گمان است و تأثیر نام و روایات اکوان دیو را - به رغم اختصار گزارش شاهنامه و کم تلمیحی به آن در ادب فارسی - در حلقه/ چرخه داستان‌های پهلوانی و رمانس‌های ایرانی بخوبی نشان می‌دهد.

کهن‌ترین اشاره احتمالی به یکی از روایات یا موضوعات مربوط به اکوان دیو، در بیت دوم از ابیات زیر از داستان بیژن و منیژه است که کیخسرو پس از اینکه رستم را برای رهانیدن بیژن به دربار می‌خواند، بدو می‌گوید:

بترسم ز بدگوهر افراسیاب	که از جان بیژن بگیرد شتاب
یکی بادیار است و دیوی نژند	بدو داده افسون اکوان و بند
بجنابندش یک زمان دل ز جای	بگرداند آن تیغ زن را ز پای

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۳ / ۳۶۶ / ۸۳۶ - ۸۳۸)

در مصراع دوم بیت میان «اکوان» و «افراسیاب» رابطه‌ای دیده می‌شود. در آن دسته از چاپ‌های شاهنامه که این ضبط انتخاب شده است «افسون» را با کسره اضافه خوانده (بدو داده افسون اکوان و بند) و فاعل جمله را «دیو نژند» مصراع نخست گرفته‌اند (جوینی، ۱۳۹۱، ص ۳۵۵؛ خالقی مطلق، ۲۰۰۶، ص ۱۱۱؛ فردوسی، ۱۳۷۹، ۲ / ۷۵۶)

۸۴۵؛ کزازی، ۱۳۸۴، صص ۳۶ و ۴۳۹) (دیوی نژند افسون اکوان و، نیرنگ را به افراسیاب آموخته است). تنها دکتر خالقی مطلق این وجه را هم مطرح کرده‌اند که می‌توان فاعل مصراع دوم را «اکوان» دانست و «افسون» را با سکون خواند (بدو داده افسون، اکوان و بند) ۲ (خالقی مطلق، ص ۱۱۱). گرچه با قرائت نخست نیز پیوند اساطیری اکوان و افراسیاب محفوظ است و مطابق آن، دیوی، جادوگری‌های اکوانی را به شاه توران تعلیم داده است، نگارنده به چند دلیل خوانش دوم را برتر می‌داند که با آن معنای بیت چنین خواهد بود: (افراسیاب) موجودی سبکسر و (در اصل) دیوی زشت و خشمگین است که اکوان به او جادو و افسون یاد داده است.

پنج قرینه این قرائت و معنا و، نهایتاً ارتباط مستقیم اکوان و افراسیاب را محتمل تر می‌کند. نخست انواع روابط دیگر این دو آفریده اهریمنی (اکوان و افراسیاب) است که در ادامه مقاله از آنها سخن خواهیم گفت. ثانیاً بنابر نشانه‌ها و ویژگی‌هایی احتمالاً سرشت اساطیری خود افراسیاب هم دیو یا اژدها بوده که در تطورات اسطوره به حماسه، پیکر انسانی یافته است ولیکن برخی از خصوصیات ماهیت دیوی او همچنان در متون و داستان‌های مختلف بر جای مانده از جمله: تصریح به «دیو» بودن افراسیاب در دینکرد، ایجاد قحطی و خشک سالی و از بین رفتن رودها و آب‌ها با تاختن‌های او، توان دو زیستی وی در خشکی و آب، اقامت در مغاک زمین، داشتن درفش و خفتان سیاه، جادوگری و پیکرگردانی (برای آگاهی بیشتر درباره این ویژگی‌ها، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸، صص ۸۹-۱۲۰). سوم اینکه افراسیاب غیر از اکوان با دیوهای دیگر نیز ارتباط و همکاری دارد. مثلاً در متن پهلوی شهرستانهای ایرانشهر او در سغد نشستگاهی برای دیوان می‌سازد (شهرستان‌های ایرانشهر، ۱۳۸۸، ص ۳۸) و در شاهنامه از پولادوند- که ظاهراً دیو است- برای نبرد با رستم یاری می‌خواهد (فردوسی، ۱۳۸۶، ۳/ ۲۷۱/ ۲۶۸۸؛ ۲۷۲/ ۲۶۹۷؛ ۲۷۳/ ۲۷۱۴؛ ۲۷۶/ ۲۷۵۴ و...؛ نیز، رستگار فسایی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۶۳). در طومارهای نقالی نیز دیوهای مختلفی هم پیمان افراسیاب علیه ایرانیان هستند. دلیل چهارم اظهار نگرانی کیخسرو در بیت سوم از ابیات یاد شده است و تأیید می‌کند که

اکوان دیو با افراسیاب ارتباط دارد و شاه ایران از این روی بیمناک است که مبادا اکوان، افراسیاب را گمراه کند و به کشتن بیژن برانگیزد. قرینه پنجم نسخه بدل‌های مصراع مورد بحث در چند دست‌نویس معتبر شاهنامه است که در آنها ضبط به گونه‌ای است که فاعل، «اکوان دیو» است: «بدو داده اکوان، فسون‌ها و بند»، «ز اکوان رسیدستش افسون و بند»، «بدو داده افسونش اکوان به بند»، «بدو داده اکوانش افسون و بند»، «بدو داده افسونش اکوان و بند» (فردوسی، ۱۳۸۶، ۳/۳۶۶/۳ زیرنویس ۲۲). بر این اساس احتمالاً روایت اساطیری یا حماسی کهنی بوده که در آن اکوان دیو با افراسیاب دوستی داشته و جادو و نیرنگ به شاه توران آموخته است. این داستان احتمالی، از بین رفته و فراموش شده و فقط اشاره کلی و مبهمی به آن در سه بیت از داستان بیژن و منیژه شاهنامه باقی مانده است.

نشانه دیگری از رابطه اکوان دیو و افراسیاب در شاهنامه - که آن هم احتمالاً از روایات باستانی و فراموش شده مربوط به این دیو است - موضوع «سنگ اکوان دیو» در داستان بیژن و منیژه است. در این داستان، بعد از اینکه افراسیاب بیژن را می‌گیرد و به سفارش پیران بر آن می‌شود که به جای کشتن، او را زندانی کند به گرسیوز دستور می‌دهد پهلوان ایرانی را به زنجیر بکشد و سپس:

نخستین نگون اندر افگن به چاه	چو بی بهره گردد ز خورشید و ماه
بیر پیل و آن سنگ اکوان دیو	که از ژرف دریای گیهان خدیو
فگنده ست بر بیشه چین ستان	بیاور ز بیژن بدان کین ستان
به پیلان گردون کش آن سنگ را	که پوشد سر چاه ارتنگ را
بیاور سبک چاه او را پیوش	بدان تا به زاری برآیدش هوش

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۳/۳۳۳ و ۳۳۴/۳۸۳-۳۸۷)

در داستان اکوان دیو به گزارش شاهنامه اشاره‌ای به سنگ این دیو و برآوردنش از دریا نیست و پتیاره تنها زمین پیرامون رستم را - که پهلوان بر آن خوابیده است - می‌برد و بر دست بلند می‌کند و آن پاره خاک/سنگ و رستم را با هم به دریا می‌افکند.

در روایات نقلی و عامیانه مراد از «سنگ اکوان دیو» همان سنگی است که دیو رستم را بر روی آن بلند می‌کند و به دریا می‌اندازد (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۷۳۸) و چون برای پوشاندن در چاه - زندان بیژن سنگ مناسبی نمی‌یابند به فرمان افراسیاب و راهنمایی یکی از همراهان شاه توران چهل پهلوان زورمند می‌روند و آن را می‌آورند و بر سر چاه - زندان می‌گذارند (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵۴). روشن است که این داستان مردم ساخته برای توجیه موضوع مبهم «سنگ اکوان دیو» در بیت شاهنامه است و احتمالاً روایت اصلی و قدیمی - که در آن اکوان سنگ بزرگی را از ژرفای دریایی بر می‌آورد و به بیشه چین می‌افکند - چیز دیگری بوده است که اکنون موجود نیست.

عطار در الهی نامه گفته است:

چو بیژن کرد زندانی در این چاه	تو را افراسیاب نفس ناگاه
نهاد او بر سر این چاه سنگت	ولی اکوان دیو آمد به جنگت
نباشد زور جنبانیدن آن را	چنان سنگی که مردان جهان را
که این سنگ گران برگیرد از چاه	تو را پس رستمی باید در این راه

(عطار، ۱۳۸۷، ۱۸۳ / ۱۶۶۵ - ۱۶۶۸)

به استناد بیت دوم می‌توان حدس زد که شاید در سده‌های ششم و هفتم روایتی شفاهی از داستان بیژن و منیژه وجود داشته است که در آن خود اکوان دیو پس از زندانی شدن بیژن، سنگی می‌آورد و بر سر چاه - زندان او می‌گذارد. این روایت شفاهی که مأخذ عطار در بیت مذکور بوده<sup>۴</sup> شاید توضیح / توجیه نقلی - عامیانه دیگری از اشاره شاهنامه به «سنگ اکوان دیو» هم به شمار می‌آمده است و در هر حال یکی از روایات تقریباً کهن (قرن ۶ و ۷ ه.ق) و متأسفانه فراموش شده اکوان دیو است. ظاهراً این داستان شفاهی در سالها و سده‌های بعد نیز متداول یا حداقل شناخته شده بوده است و تلمیح همای شیرازی در قرن سیزدهم به رنج کشیدن بیژن در چاه از دست اکوان شاید ناظر بر این روایت یا روایت مشابهی بوده است که طبق آن اکوان دیو در



ماجرای بیژن و منیژه حضور داشته و محتملاً غیر از گذاشتن سنگ بزرگ بر سر چاه، نگهبان زندان پهلوان ایرانی هم بوده است:

شنیدی داستان بیژن و هنگامه توران

که اندر چه، چه ها آمد به سر از دست اکوانش

شنیدی در جهان افسانه ای لیکن ندانستی

که باشد بیژن و خود کیست اکوان چیست تورانش

تو را جان بیژن و توران تن و اکوان بود حرصت

که اندر چاه خواری داده نفس پیرانش

(همای شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۳۱۹)

در چند گزارش نقلی از داستان بیژن و منیژه نوع دیگری از رابطه افراسیاب با اکوان دیو دیده می‌شود و آن بدین صورت است که بیژن را در «چاه اکوان دیو» به بند می‌کشند (رستم نامه، کتابت ۱۲۴۵ ه.ق، برگ ۵۴ ب؛ رستم و اسفندیار عامیانه، برگ ۲۸ ب؛ هفت لشکر، ۱۳۷۷، ص ۲۴۰). در شاهنامه زندانی که بیژن را در آن می‌اندازند «چاه ارتنگ» نام دارد و این احتمالاً سیاه چالی بوده است که در روایت هفت خان رستم (نبرد مازندران) کاووس و یلان ایرانی در آن زندانی بودند و ارزنگ / ارزنگ دیو از سوی دیو سپید مأمور نگاهبانی از آن بود (هفت لشکر، ۱۳۷۷، صص ۱۶۴، ۱۷۰ و ۱۷۱) و شاید به همین جهت «چاه ارزنگ / ارتنگ» نامیده شده.<sup>۵</sup> نگارنده در حدود جستجوهای خویش در روایات نقلی و عامیانه توضیح روشن یا داستانی درباره «چاه اکوان» مذکور در آن سه طومار نیافته و احتمالاً این موضوع هم از داستان‌های نقلی مربوط به اکوان دیو بوده است که به گونه شفاهی رواج داشته و گزارش مکتوب آن در طومارهای فعلاً شناخته شده وجود ندارد. فقط در یک روایت شفاهی از روستاهای اطراف شهرستان قروه درباره پیکار رستم و اکوان دیو اشاره‌ای هست که مطابق آن تهمتن دیو را می‌گیرد و زنده در چاهی می‌اندازد و از آن پس آن چاه را «دیو زندان»

می‌نامند (مالمیر و سلطانی، ۱۳۹۲، ص ۵۲). شاید «چاه اکوان دیو» در روایات نقّالی با این نکته ارتباط داشته باشد.

رابطه کهن و اساطیری اکوان دیو و افراسیاب که در شاهنامه نشانه‌های بسیار اندک و کم‌رنگی از آن هست خوشبختانه در سنت نقّالی و عامیانه ایرانی نمود نمایان‌تری دارد و داستان پردازان و راویان با آگاهی از این موضوع باستانی یا ندانسته و ناخودآگاه، با ایجاد یا نقل روایات و اشاراتی، این پیوند دیرین و تا حدودی فراموش شده را به نوعی حفظ کرده‌اند. از آن جمله در گزارش نقّالی نبرد رستم و اکوان در یکی از طومارها، اکوان به افراسیاب وعده می‌دهد که رستم را بکشد و به همین منظور پس از انداختن پهلوان به دریا نزد شاه توران می‌رود و مزده می‌دهد که جهان پهلوان ایران را کشته است. دیو افراسیاب را به محلی می‌آورد که خاک آنجا را بریده و رستم خفته بر آن را برداشته است. افراسیاب از فرط شادی بزمی در آنجا بر پا می‌کند ولی ناگهان تهمتن پدید می‌آید و اکوان را به کمند می‌گیرد و می‌کشد و تورانیان را می‌گریزند (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۷۲۸-۷۳۱). در طوماری نقّالی به زبان ترکی که با نام کلیات شاهنامه منتشر شده و بر اساس اشارات موجود در آن به نقل روایات در تاریخ‌های (۱۰۳۹ ه.ق) و (۱۱۶۴ ه.ق) (کلیات شاهنامه، ۱۳۳۹، ص ۹۵) مآخذ روایی نسبتاً کهنی (متعلق به دوره صفوی و افشاری) دارد، اکوان بعد از شنیدن خبر کشته شدن دیو سپید به دست رستم برای کین‌خواهی خون او نزد افراسیاب می‌آید و از او رخصت پیکار و لشکر می‌خواهد تا انتقام دیو سپید را از رستم بگیرد.<sup>۶</sup> افراسیاب او را روانه می‌کند و دیو در مرز ایران خود را به پیکر آهو در می‌آورد و به کشت و زرع مردم آسیب می‌رساند و هر چندان که به او تیر و نیزه می‌زنند کارگر نمی‌شود. روستاییان به دادخواهی به دربار کاووس<sup>۷</sup> می‌آیند و رستم به پیکار پتیاره می‌رود. ادامه داستان غیر از چند تفاوت داستانی ویژه روایات نقّالی (مانند: افسون کردن اکوان، رستم را، حمله کردن رخش به دیو و به دندان گرفتن پای او، گرفتن سمگانیان رخش را) به طور کلی همانند گزارش شاهنامه است. در آغاز روایت مردمی

«رستم زال و رستم کُله (kole) دست یا یک دست» نیز آمده است که اکوان دیو به تحریک افراسیاب، برزو نوۀ رستم را در آوردگاه از روی اسب می‌رباید و به مغرب زمین می‌برد و زندانی می‌کند (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۳۰ و ۳۳). در روایات نقلی و عامیانه ارتباط افراسیاب با نسل اکوان دیو هم ادامه دارد و او برخیا س پسر اکوان را به نگهبانی از چاه- زندان بیژن می‌گمارد. به این داستان در دنباله مقاله خواهیم پرداخت.

با در نظر داشتن اشارات شاهنامه به سحر آموزی اکوان دیو به افراسیاب در ابیاتی از داستان بیژن و منیژه، نگرانی کیخسرو از احتمال برانگیختن اکوان، افراسیاب را به کشتن بیژن زندانی، گذاشتن سنگ اکوان بر سر چاه- زندان بیژن، اشاره عطار به آمدن خود اکوان دیو و نهادن سنگ بر سر سیاه چال بیژن، تلمیح همای شیرازی به روایتی که ظاهراً در آن بیژن در چاه از دست اکوان در رنج و بلا بوده است و زندانی شدن بیژن در چاه اکوان در برخی روایات نقلی، نگارنده حدس می‌زند که شاید در صورت کهن تر داستان بیژن و منیژه یا حداقل روایت دیگری از آن که به دست ما نرسیده، اکوان دیو نقش و حضور بیشتری داشته است و احتمالاً این را هم باید از داستان‌های فراموش شده اکوان در سنت داستانی ایران دانست که فقط قراین و اشاره‌های پراکنده‌ای از آن باقی مانده است. نشانه محتمل دیگر از رابطه اکوان دیو با داستان بیژن، روایت تاتی «بِژانِ اِنِ مِیژان» (Bežān en Menežān) است که در آن اکوان به دست بیژن کشته می‌شود (اوشلوموا، ۱۳۷۳، صص ۱۹۴ و ۱۹۵).

چون در ترتیب داستانی متن شاهنامه، داستان بیژن و منیژه بعد از روایت نبرد رستم و اکوان دیو است و در هنگام گرفتار شدن بیژن در توران، اکوان کشته شده شاید برای بیشتر خوانندگان این پرسش پیش آید که چگونه می‌توان از نقش و حضور دیوی در این داستان سخن گفت که پیشتر کشته شده است؟ در این باره حتماً باید توجه داشت که روایاتی مانند رستم و اکوان، بیژن و منیژه و غیره داستان‌های مستقلی هستند که در پیکره وحدت مند شاهنامه در این ترتیب و توالی داستانی قرار گرفته‌اند و تأخر آنها در متن حماسه ملی لزوماً به این معنا نیست که در تسلسل داستان‌های ملی-

پهلوانی ایران و رویدادهای سرگذشت رستم هم مثلاً نبرد اکوان پیش از روایت بیژن و منیژه بوده است. به دلیل همین استقلال، اکوان می‌تواند در گزارشی از داستان بیژن و منیژه حاضر و همراه افراسیاب باشد هر چند که در روایت قبل از آن - در ترتیب شاهنامه - کشته شده است. در شاهنامه اشخاص دیگری نیز هستند که پس از کشته شدن، دوباره در داستان‌های بعدی زنده‌اند و ایفای نقش می‌کنند. منشأ این تناقض نکته ای است که گفته شد (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، صص ۹۸ و ۹۹).

با بررسی متون داستانی و ادبی باز می‌توان روایات دیگری از اکوان دیو یا قراین بعضی داستانهای از دست رفته مربوط به او را یافت. دو نمونه از این داستان‌ها درباره رزم افزارهای ویژه رستم (کلاهخود و جامه جنگی) است. می‌دانیم که یکی از نشانه‌های رستم در بیشتر نگاره‌های این پهلوان مغفری از کاسه سر دیو است که بنابر گزارش طومارهای نقالی و روایات شفاهی - عامیانه از سر «دیو سپید» ساخته شده است (آیدنلو، ۱۳۸۷، صص ۶۳ - ۴۸۳) اما در یک روایت مردمی این کلاهخود از سر «اکوان دیو» معرفی شده و رستم پس از کشتن اوست که از کاسه سر دیو برای خود مغفیر ویژه دو شاخ می‌سازد (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۳). جالب اینکه شادروان استاد ملک الشعراى بهار هم در قصیده «رستم نامه» خویش به این داستان نادر و منفرد توجه کرده و مغفیر رستم را به جای کاسه سر معروف دیو سفید، ساخته شده از «کله اکوان» دانسته‌اند:

ببریده کله اکوان دیو و هشته به ترگ      به جای مغفیر پولاد زر نشان رستم  
(بهار، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۷۹)

در اغلب نگاره‌های نبرد رستم و اکوان دیو، تهمتن کلاهخودی از سر دیو دارد که همان دیو سپید و ناظر بر روایت مشهور است ولی در مجالس معدودی، رستم در این داستان با مغفیری معمولی نشان داده شده است (برای دیدن نمونه هایی، رک: گری، ۱۳۸۴، ص ۱۹۴؛ مارزلف، ۱۳۸۴، صص ۱۶۹ و ۱۷۱) که شاید چون نگارگران معتقد بودند پهلوان بعد از کشتن اکوان است که کلاهخود کاسه سر دیو را می‌سازد او را با

مغفری معمولی تصویر کرده‌اند. اگر این استنباط محتمل از نگاره‌ها درست باشد می‌توان حدس زد که شاید روایت ساخته شدن کلاهخود رستم از کاسه سر اکوان دیو در گذشته (حداقل دوره قاجار) هم تا حدودی رواج داشته است.

در فرهنگ‌های جهانگیری، برهان قاطع و بهار عجم ذیل ماده «ببر بیان» اشاره شده که طبق قول بعضی، رزم جامه ویژه رستم (ببر بیان) از پوست اکوان دیو بوده است (انجوی شیرازی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۵۶۶؛ تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۱؛ بهار، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۴۷). این نکته و استناد آن به سخن «بعضی» نشان می‌دهد که در سده‌های (۱۱ و ۱۲ ه.ق) (زمان تألیف این فرهنگ‌ها) احتمالاً روایتی شفاهی وجود داشته است که در آن رستم پس از کشتن اکوان دیو از چرم آن برای خود جامه جنگی زخم‌ناپذیر (ببر بیان) می‌سازد. درخور توجه اینکه در فرهنگ بهار عجم، «ببر بیان» نام دیگر «اکوان دیو» نوشته شده است. در طومارهای نقالی شناخته شده و روایات شفاهی - عامیانه گرد آمده - در حدود آگاهی و بررسی نگارنده - روایتی درباره ساخته شدن ببر بیان رستم از پوست اکوان نیست و از داستان‌های فعلاً فراموش شده این دیو است.

به مناسبت ذکر نام «ببر بیان» برای «اکوان» در بهار عجم باید این نکته را خاطر نشان کرد که در برخی روایات شفاهی، نام‌های دیگری به این دیو داده شده است. برای نمونه در افسانه کردی «رستم زال»، دیو زمین اطراف رستم را می‌برد و او را بر سر دست بلند می‌کند و چون پهلوان از او می‌خواهد که در دریا بیندازدش، وی را در سردابی در کنار دریا به زنجیر می‌کشد (رودنکو، ۱۳۹۰، صص ۲۴۵ و ۲۴۶). در این داستان که از بخشی از روایت رستم و اکوان در شاهنامه اقتباس شده نام دیو «هنگرمن» است و این شاید صورت / تلفظ دیگری (کردی؟) از کلمه «انگر مینو» ( / angra mainyu -) باشد (نیز، ر.ک: امیدسالار، ۱۳۸۴، ص ۴۹۳) که شکل اوستایی واژه «اهریمن» به معنای «اندیشه بد و روح خبیث» است (حسن دوست، ۱۳۸۳، ص ۱۴۸). احتمالاً «اکوان دیو» به سبب ماهیت زشت و پلشت خویش، در افسانه کردی «هنگرمن / اهریمن» خوانده شده است. در گزارش شفاهی - عامیانه نبرد رستم و اکوان

دیو از ناحیه کهرگان پشت کوه اردکان فارس هم این دیو «آلا برزنگی» نامیده شده (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۶۲ و ۶۳). «آلا» به معنای «سرخ» است و «برزنگی: منسوب به شهر برزنگ» برای غلامان بلند بالا و سبیل دراز و نافرہیخته به کار می‌رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل ماده «برزنگی») که با توجه به توصیف سر و پیکر سهمناک این دیو در شاهنامه<sup>۸</sup> بر او اطلاق شده است.

یکی از ویژگی های روایات نقلی و عامیانه ساختن تبار و نسل (بویژه پسر) برای بعضی دیوهای نامدار شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی پس از آن و افزودن بر شخصیت ها و نیروهای اهریمنی این‌گونه داستان‌هاست که غالباً نیز در تقابل با رستم و فرزندان و فرزند زادگان او (یلان سیستانی خاندان گرشاسپ) قرار می‌گیرند.<sup>۹</sup> روایان از این منظر به «اکوان دیو» هم توجه داشته‌اند و در داستان‌های عامیانه ایرانی و روایت‌های نقلی، از مادر، برادر و پسران او یاد شده است. از جمله در داستان شیرویه نامدار/ شاهزاده شیرویه (محملاً از عصر صفوی) مادر اکوان دیو بر یکی از کسان روایت به نام سلیمان ثانی ظاهر می‌شود و می‌گوید چون جهانگیر پسر سلیمان یکی از فرزندان او را - که اصولاً باید برادر اکوان باشد- در شهر حالیه کشته، او نیز به تلافی، دو پسر سلیمان ثانی را ربوده و نزد دیوان برده است (شیرویه نامدار، ۱۳۸۴، صص ۴۰۲ و ۴۱۳). در روایات شفاهی - عامیانه از داستان‌های شاهنامه «اورنگ» نام برادر اکوان است که به همراه مادرش به دست رستم کشته می‌شوند و خود اکوان می‌گریزد (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۵۷).

مطابق داراب‌نامه بی‌غمی (ظاهراً از سده هشتم) «صندلوس پسر اکوان دیو است... و چراغ بر کرده است و از فرزندان رستم زال می‌جوید که به خون پدرش بکشد» (بی‌غمی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۶۱۶). او «دیوی است به رنگ صندل سفید که به زردی می‌زند و هشتاد ارش بالا دارد و سرش مثل سر گاو است و دو شاخ عظیم دارد هر شاخی تا ده گز بر کله دارد. پای‌های او مثل پای پیل است و دست‌های او مثل دست آدمی و دمی دارد مثل دُم شیر اما عظیم با هیبت و با صلابت و با زور تمام که به زور چنان است که

هزار من سنگ را از زمین بر می‌دارد» (بی غمی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۶۸۰). در بخشی از داراب نامه چندین بار از او نام می‌رود و تکرار می‌شود که فرزند اکوان دیو است. بهزاد پهلوانی از نژاد رستم در جستجوی این دیو است و در نخستین نبرد دست پتیاره را به زخم تیغ می‌برد و او را می‌گریزند. صندلوس، اسب بهزاد را می‌دزدد و هنگامی که پهلوان به دنبال اوست، وی را در بالای درختی خفته می‌یابد و با یادآوری نیرنگ پدرش اکوان با رستم، درخت را با بهزاد از بُن می‌کند و به آسمان تنوره می‌کشد و از آنجا هر دو را در دریا می‌اندازد. بهزاد بعد از سه شبانه روز از دریا نجات می‌یابد و پس از رویدادهایی دوباره با صندلوس رویارو می‌شود و این بار سر دیو را به شمشیر جدا می‌کند (همان، ج ۲، صص ۷۰۰-۷۱۹).

نکته جالب در روایت داراب‌نامه این است که فرزند اکوان دیو با یکی از فرزندان رستم مقابل می‌شود (دنباله جنگ و کین شاهنامه ای پدران) و پسر دیو به شیوه پدرش، نییره تهمتن را زمان خواب روی درخت به آسمان بلند می‌کند و در دریا می‌افکند و پهلوان پس از رهایی از آب بار دیگر دیو را می‌بیند و می‌کشد. پیداست که این بخش بر الگوی داستان رستم و اکوان دیو فردوسی ساخته شده است. در برزنامه کردی هم پولاد پسر زورمند و هول‌انگیز اکوان دیو معرفی شده است که در دژی فولادین در مرز چین به سر می‌برد و خاقان و افراسیاب باج گزار او هستند (برزنامه، ۱۳۹۱، ص ۱۵).

مشهورترین و مهم‌ترین فرزند اکوان دیو در سنت داستان‌های ایرانی، برخیا نام دارد که در روایتی نقالی که سابقه آن حداقل به سده هفتم می‌رسد، نگهبان چاه- زندان بیژن است و هنگامی که رستم برای رهانیدن پهلوان جوان به توران می‌رود نخست در کنار سیاه چال، او و دیوان همراهش را می‌کشد و سپس بیژن را بیرون می‌آورد. قدیمی‌ترین گزارش این داستان، به صورت منظوم و در ۶۱ بیت در شاهنامه فراهم آورده حمدالله مستوفی (در سالهای ۷۱۴-۷۲۰ ه.ق) در متن روایت بیژن و منیژه و به عنوان سروده خود فردوسی آمده است. این ابیات الحاقی است ولی بودن آنها در این نسخه

شاهنامه- که در اوایل قرن هشتم تدوین شده- گواهی بر ساخته شدن و رواج داستان برخیا س و رستم در سالها و سده‌های پیش از آن- و چنان‌که گفتیم دست کم، قرن (۷ ه.ق)- است. در اینجا نمونه‌هایی از ابیات این روایت از دست نویس شاهنامه حاشیه ظفرنامه مستوفی آورده می‌شود:

چو آمد بر سنگ اکوان فراز	بدان جای اندوه و گرم و گداز
در آن گه بسی دیو واژون بُدند	که با چاره و مکر و افسون بُدند
... بر ایشان یکی دیو بُد پادشاه	به قامت دراز و به چهره سیاه
هم او پور اکوان سرگشته بود	که رستم به گرز گران کشته بود
مر این دیو را نام بُد برخیا س	که از سهم او بُد به دلها هراس
ز رستم شب و روز گفتی سخن	کزو بازجویم کین کهن
... بیامد به نزدیک رستم رسید	خروشی چو شیر زیان برکشید
... بخوادم ز تومن کنون کین باب	به بخت جهاندار افراسیاب
بگفت و درآمد به سان پلنگ	بینداخت بر پهلوان خاره سنگ
تهمتن سپر بر سر آورد زود	چو سنگ اندر آمد به کردار دود
سپرد سرش خود برهم شکست	سرویال رستم ز زخمش بخت
به رخش دلاور بیفشارد ران	به گردن بر آورد گرز گران
بزد بر سر و مغز آن نره دیو	ز دیو دمنده بر آمد غریو
گمانش چنان بود رستم که مُرد	سبک دست زین [کذا] تیغ پولادبرد
چو دیو دمان تیغ رستم بدید	به کردار مرغ هوا بر پرید
ز بالا درآمد به کردار میغ	تهمتن سوی فرق سر برد تیغ
ز سر تا به پایش به دو نیم شد	جهانی از آن دیو بی بیم شد...

(مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۵۹۰-۵۹۲)

سراینده‌ای به نام عطایی که منظومه‌ای با عنوان بیژن نامه پرداخته و در آن بیشتر بیت‌های بیژن و منیژه شاهنامه را با افزودن ابیاتی سست از خود نقل کرده است، داستان



رویاریویی و نبرد رستم با برخیاَس را نیز در همان محلّ رفتنِ تهمتَن بر سرِ چاه- زندان بیژن در صد بیت آورده که از بررسی بیست و دو بیت منقول از آن در مقاله دکتر متینی (متینی، ۱۳۶۰، ص ۲۵۷) معلوم می‌شود بعضی از آنها عین ابیاتِ روایت شاهنامه دست نویس مستوفی است و بعضی دیگر با آن تفاوت دارد و احتمالاً سروده خود عطایی است. عطایی، ناظم بیژن نامه و بخش مفصل ترِ برزنامه ظاهراً از سرایندهگان سده دهم هجری است (کوسج، ۱۳۸۷، صص ۳۱-۳۷ مقدمه) و از این‌روی داستان رستم و برخیاَس را در بیژن نامه او باید دومین روایت این ماجرا- پس از گزارش شاهنامه مستوفی- دانست که ظاهراً برخی بیت‌های آن به صورت مستقیم یا با واسطه از روایت نخست (شاهنامه مستوفی) گرفته/انتحال شده است. عطایی در منظومه دیگرش برزنامه هم از زبان رستم به این داستان اشاره کرده است:

چو بیژن گرفتار شد در بلای      برفتم بکردم ز بندش رهای  
بکشتم چنان برخیاَس پلید      که پتیاره ای زان صفت کس ندید

(برزنامه، برگ ۳۱ ب و ۳۲ الف)

این داستان بدون ذکر نام برخیاَس برای فرزند اکوان در روایت منظوم بیژن و منیجه به زبان کردی گورانی نیز هست که احتمالاً در قرن دوازدهم سروده شده (شاهنامه کردی، ۱۳۸۹، ج ۱، صص ۳۲۶-۳۲۸). صورت منثور داستان رستم و برخیاَس در دو طومارِ نقالیِ قدیمی از سده سیزدهم (رستم نامه، کتابت ۱۲۴۵ ه.ق، برگ ۵۵ ب؛ هفت لشکر، ۱۳۷۷، ص ۲۴۳) و یکی از گزارش‌های شفاهی- مردمی داستان بیژن و منیژه آمده (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۲۵۸ و ۲۵۹) و در آنها برخیاَس از سوی افراسیاب مأمور محافظت از چاه بیژن است. این نکته (همکاریِ پسر اکوان با افراسیاب) نشانه دیگری از رابطه حماسی- اساطیری، دیرین و فراموش شده افراسیاب و اکوان دیو در روایات ایرانی است. همای شیرازی، شاعر دوره قاجاری، نیز ظاهراً به این داستان نقالی- عامیانه توجه داشته و مراد او از «دود برآوردن از دوده اکوان» در ماجرای نجات بیژن احتمالاً کشته شدن برخیاَس پسر (دوده) اکوان به دست رستم است:

جان منیزه رهانم از غم بیژن دود برآرم همی ز دوده اکوان

(همای شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۴۳۶)

با اینکه روایت اکوان دیو در شاهنامه کوتاه و اشارات و داستان‌های مربوط به او در متون پس از فردوسی پراکنده و گسسته است و در شعر رسمی فارسی نیز بسیار بسیار کم از او یاد شده، باز تأثیر و حضور این دیو در سنت داستانی ایران به صورت دیگری دیده می‌شود و آن دیوهایی است که با نام «اکوان» در بعضی آثار ادبی و داستانی نقش دارند. برای نمونه در منظومه جمشید و خورشید سلمان ساوجی (سده ۸ ه.ق) جمشید در راه رفتن به روم و گذشتن از شش مرحله (خان) در خان سوم به شهری می‌رسد که مسکن «اکوان دیو» است و این گونه توصیف می‌شود:

پلنگینه سر است و فیل بینی به مغز اندر سرش مویی نبینی

هزاران دیو در فرمان اویند سراسر بر سر پیمان اویند

پتیاره سوار بر شیر با خفتانی از پوست ببر در بر و مغفری از سنگ بر سر به نبرد جمشید می‌آید و کشته می‌شود (ساوجی، ۱۳۸۹، صص ۶۵۲-۶۵۴). در اسکندرنامهٔ مثنوی نقالی (محتماً از روزگار صفویان) «اکوان» نام دیوی است که گیسیا بانو دختر فرامرز و نوهٔ رستم با او می‌ستیزد و بر زمین می‌زند و چون می‌خواهد دیو را بکشد اکوان به یاد معشوق خویش می‌گرید. گیسیا بانو او را امان می‌دهد و شرط می‌کند که اگر در گرفتن هزارستان دیو یاریش کند دختر پهلوان نیز او را به وصال محبوبش خواهد رساند. در ادامه، اکوان دیو مسلمان می‌شود و با معشوقش دختر کیوان‌شاه ازدواج می‌کند (اسکندرنامه، ۱۳۸۸، صص ۴۴۱-۴۴۶). در داستان عامیانهٔ ملک جمشید (از روایات دورهٔ قاجار) «اکوان» نام برادر برق دیو و نگهبان طلسم آصف است که شاهزاده جمشید او را می‌کشد (نقیب الممالک، ۱۳۸۴، صص ۱۲۳ و ۲۱۸-۲۲۱). در داستان قهرمان قاتل / قهرمان نامه از ابوطاهر طرسوسی / طرطوسی (قرن ۶ ه.ق) نیز دیوی به نام «اکوال» هست (ذوالفقاری و حیدری، ۱۳۹۱، ج ۳، صص ۱۸۹۱ و ۱۹۰۰) که احتمالاً نام او (با تفاوت یک حرف پایانی) از روی نام «اکوان دیو» شاهنامه ساخته شده

است. تا جایی که نگارنده بررسی کرده نام هیچ یک از دیوهای شاهنامه و سایر متون نظم و نثر پهلوانی به اندازه «اکوان» در نامگذاری بر دیوان روایات سپسین استفاده نشده و از این نظر «اکوان» مشهورترین و مورد توجه ترین دیو داستان‌های ایرانی است.

### نتیجه گیری

از آنچه گفتیم دانسته شد که «اکوان» (باد بد/ خدای باد بد) دیوی است با هویت اساطیری که در شاهنامه فقط در یک داستان نقش دارد و به دست رستم کشته می‌شود اما به احتمال فراوان روایات مربوط به او در سنت داستانی ایران بیشتر بوده که متأسفانه - شاید بنابر ماهیت شفاهی اغلب آنها - از بین رفته و به دست ما نرسیده است و با احتیاط می‌توان بعضی قراین و نشانه‌های آنها (مانند: انواع روابط افراسیاب با اکوان دیو و احتمال نقش بیشتر این دیو در داستان بیژن و منیژه) را از میان اشارات متون ادبی و روایات نقلی و عامیانه به طور پراکنده بازیابی کرد. مجموع این اشارات بویژه حضور مادر، برادر و فرزندان او و نیز دیوهای هم نامش در برخی داستان‌ها گواه شهرت، اهمیت و تنوع روایات غالباً فراموش شده اکوان دیو در چرخه/ حلقه داستان‌های ایرانی است و امید می‌رود با شناسایی و انتشار طومارهای نقلی دیگر (نظیر هفت لشکر کردی) و روایات شفاهی - عامیانه، داستان‌ها یا حداقل اشارات و نشانه‌های جدیدی از افسانه‌های باستانی اکوان دیو یافته شود.

### یادداشت‌ها

۱. مثلاً در یک داستان موضوع پدیداری و نماندن اژدها و بی‌تابی رخسار در خان سوم رستم در شاهنامه به اکوان دیو نسبت داده شده (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۳) و در روایتی دیگر یکی از مضامین داستان رستم و اسفندیار در گزارش‌های مردمی (خانه ساختن تهمتن و گذاشتن دو در برای آن) در پیکار رستم و اکوان هم تکرار شده است (همان، صص ۶۴ و ۶۵).
۲. سکنه ملیح و خفیفی که پس از «افسون» احساس می‌شود باز در وزن شاهنامه نمونه دارد. از جمله «برخواندن» در مصراع دوم این بیت:

پس آن پاسخ نامه پیش گوان بفرمود برخواندن پهلوان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ۴ / ۸۴ / ۱۳۳۳)

۳. در ادامه داستان دوباره از آن با نام «سنگ اکوان» یاد می‌شود که رستم به تنهایی از سرِ چاه بر می‌گیرد. (۳ / ۳۸۰ و ۳۸۱ / ۱۰۴۳ - ۱۰۵۱).

۴. عطار در جای دیگر نیز از روایات شفاهی مربوط به فردوسی و شاهنامه در عصر خویش استفاده کرده و آن در بیتی از مصیبت نامه است که از تنور نشینی فردوسی به خاطرِ بیتی سخن گفته است:

می نباید شد بحمدالله به زور همچو فردوسی ز بیتی در تنور

(عطار، ۱۳۸۶، ۴۴۹ / ۷۱۳۹)

صورت کامل و اصلی این داستان هم مانند اشاره او به داستان اکوان، امروز در دست نیست. (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ «فردوسی در تنور»، گزارش میراث، سال پنجم، شماره ۴۷ و ۴۸، مهر- دی ۱۳۹۰، صص ۵۱ و ۵۲).

۵. به «چاه ارژنگ» در شعر فرّخی سیستانی هم اشاره شده است:

بیژن از بسته تو بودی رسته نشدی به حیل ساختن رستم نیو از ارژنگ

(فرّخی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۶)

مخالفتش چو بیژن اندر اول کار ز گه فتاده به چاه سراچه ارژنگ

(همان، ص ۲۱۰)

۶. ستیز اکوان با رستم به خون خواهی دیو سپید و دیگر دیوان مازندران موضوعی است که در روایت اکوان دیو در طوماری به نام رستم نامه هم مورد اشاره اکوان واقع شده. (کلیات رستم نامه، بی تا، ص ۵۱).

۷. در طومارِ ترکی، داستان رستم و اکوان به جای عصر کیخسرو در روزگار شهریارِ کاووس روی می‌دهد.

۸. سرش چون سرِ پیل و مویش دراز دهان پر ز دندانهای گراز

دو چشمش سپید و لبانش سیاه تنش را نشایست کردن نگاه

(۳ / ۲۹۸ / ۱۶۲ و ۱۶۳)

۹. از جمله این دیوزادگان می‌توان سیه رنگ / شبرنگ و درنگ دیو پسران دیو سپید، سخره فرزند ارژنگ دیو، سرخاب نبیره فولادوند دیو، فرهنگ و قطران فرزندان منهراس، هزبر بلا نبیره عوج بن عنق و پور نهنگال دیو را نام برد. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱، صص ۶۸، ۱۳۹، ۱۴۱ و ۱۴۵). چنان‌که در دنباله مقاله ملاحظه خواهد شد سابقه این موضوع در روایات ایرانی حداقل به سده هشتم هجری می‌رسد.

### منابع و مأخذ

#### الف) کتاب‌ها:

۱. آیدنلو، سجّاد، (۱۳۸۸)، «نشانه های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)، تهران، نشرسخن، صص ۸۹-۱۲۰.
۲. \_\_\_\_\_، (۱۳۹۰)، دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)، تهران، نشرسخن.
۳. اسکندرنامه، (۱۳۸۸)، (بازسازی کهنه ترین نسخه اسکندرنامه نقالی)، منسوب به منوچهر خان حکیم، به کوشش علی رضا ذکاوتی فراگوزلو، تهران، نشرسخن.
۴. اکبری مفاخر، آرش، (۱۳۸۹)، درآمدی بر اهریمن شناسی ایرانی، تهران، انتشارات ترفند.
۵. انجوی شیرازی، میر جمال الدین، (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عفیفی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۶. انجوی، سید ابوالقاسم، (۱۳۶۹)، فردوسی نامه، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی.
۷. بُرزونامه، (بی تاریخ کتابت)، نسخه شماره ۶۲۸۵۵ کتابخانه مجلس.
۸. بُرزونامه (شاهنامه کردوی)، (۱۳۹۱)، ترجمه منصور یاقوتی، تهران، نشر ققنوس.

۹. بهار، لاله تیک چند، (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران، انتشارات طلایه.
۱۰. بهار، محمدتقی، (۱۳۶۸)، دیوان، به کوشش مهرداد بهار، چاپ پنجم، تهران، انتشارات توس.
۱۱. بی غمی، مولانا محمد، (۱۳۸۱)، داراب نامه، تصحیح ذبیح الله صفا، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. تبریزی، محمدحسین بن خلف، (۱۳۶۱)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۳. جوینی، عزیزالله، (۱۳۹۱)، شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس، ج ۷، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. حسن دوست، محمد، (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۵. حمیدی، بهمن، (۱۳۷۵)، «تبادل اساطیری داستان اکوان دیو»، سه گفتار درباره شاهنامه فردوسی، تهران، نشر توسعه، صص ۱۵۵-۲۳۱.
۱۶. خالقی مطلق، جلال، (۱۳۸۶)، حماسه (پدیده شناسی تطبیقی شعر حماسی)، تهران، نشر مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. \_\_\_\_\_، (۲۰۰۶)، یادداشت‌های شاهنامه، بخش دوم، نیویورک، بنیاد میراث ایران.
۱۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، چاپ دوم از دوره جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. ذوالفقاری، حسن و محبوبه حیدری، (۱۳۹۱)، ادبیات مکتب خانه‌ای ایران، تهران، انتشارات رشد آوران.
۲۰. رستگار فسایی، منصور، (۱۳۶۹)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، چاپ دوم، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۱. رستم نامه، (کتابت ۱۲۴۵ ه.ق)، نسخه شماره ۶۲۸۵۶ کتابخانه مجلس.
۲۲. رستم نامه، (کتابت ۱۳۲۱ ه.ق)، نسخه شماره ۱۶۹۴۴ کتابخانه مجلس.
۲۳. رستم و اسفندیار عامیانه، (بی تاریخ کتابت)، نسخه شماره ۱۵۵۶۷ کتابخانه مجلس.
۲۴. رودنکو، م.ب، (۱۳۹۰)، افسانه‌های کردی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات جامی.
۲۵. سلمان ساوجی، (۱۳۸۹)، کلیات، تصحیح عباسعلی وفایی، تهران، نشر سخن.
۲۶. شاهنامه کردی، (۱۳۸۹)، به کوشش ایرج بهرامی، تهران، آنا.
۲۷. شاهنامه نثر نقالی، (بی تاریخ کتابت)، نسخه شماره ۱۴۵۷۶ کتابخانه مجلس.
۲۸. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، قلندریه در تاریخ، تهران، نشر سخن.
۲۹. شمس تبریزی، محمد بن علی، (۱۳۸۵)، مقالات، تصحیح و تعلیق، محمدعلی موحد، چاپ سوم، تهران، نشر خوارزمی.
۳۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، فرهنگ تلمیحات، چاپ ششم، تهران، انتشارات فردوس.
۳۱. شهرستان‌های ایرانشهر، (۱۳۸۸)، آوا نویسی، ترجمه و یادداشت‌ها: تورج دریایی، مترجم فارسی: شهران جلیلیان، تهران، انتشارات توس.
۳۲. شیرویه نامدار، (۱۳۸۴)، تهران، نشر ققنوس.
۳۳. طومار شاهنامه فردوسی، (۱۳۸۱)، به کوشش: مصطفی سعیدی - احمد هاشمی، تهران، نشر خوش نگار.
۳۴. طومار کهن شاهنامه، (۱۳۷۴)، به کوشش جمشید صداقت نژاد، تهران، نشر دنیای کتاب.
۳۵. طومار نقالی شاهنامه، (۱۳۹۱)، تصحیح سجاد آیدنلو، تهران، نشر به نگار.
۳۶. عطار، فریدالدین، (۱۳۸۶)، مصیبت نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر سخن.

۳۷. عطّار، فریدالدین، (۱۳۸۷)، الهی نامه، تصحیح محمّدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر سخن.
۳۸. فرّخی، علی بن جولوغ، (۱۳۸۵)، دیوان، تصحیح سیّدمحمد دبیرسیاقی، چاپ هفتم، تهران، انتشارات زوّار.
۳۹. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان، انتشارات شاهنامه پژوهی.
۴۰. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران، نشر مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۴۱. کریستن سن، آرتور، (۱۳۶۸)، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۲. کزازی، میر جلال الدین، (۱۳۸۴)، نامه باستان، ج ۵، تهران، انتشارات سمت.
۴۳. کلیات رستم نامه، (بی تا)، چاپ دوم، تهران، نشر مطبوعاتی حسینی.
۴۴. کلیات شاهنامه، (۱۳۳۹)، تبریز، کتابفروشی فردوسی.
۴۵. کوسج، شمس الدین، (۱۳۸۷)، برزنامه، تصحیح اکبر نحوی، تهران، انتشارات مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۴۶. کویاجی، جهانگیر کوورجی، (۱۳۸۰)، بنیادهای اسطوره و حماسه ایران، ترجمه جلیل دوستخواه، ویراست دوم، تهران، نشر آگه.
۴۷. گری، بازل، (۱۳۸۴)، نقّاشی ایرانی، ترجمه عربعلی شروه، تهران، نشر دنیای نو.
۴۸. مارزلف، اولریش، (۱۳۸۴)، آلبوم شاهنامه (تصویرهای چاپ سنگی شاهنامه)، تهران، نشر چیستا.



۴۹. مستوفی، حمدالله، (۱۳۷۷)، ظفرنامه به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا، Or ۲۸۳۳)، تهران و وین، مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش.

۵۰. نقیب الممالک، محمدعلی، (۱۳۸۴)، ملک جمشید (طلسم آصف و طلسم حمّام بلور)، تهران، نشر ققنوس.

۵۱. هفت لشکر، (۱۳۷۷)، (طومار جامع نقّالان)، تصحیح مهران افشاری - مهدی مدایینی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۵۲. همای شیرازی، (۱۳۶۳)، دیوان، به کوشش احمد کرمی، تهران، نشر تالار کتاب.

۵۳. همای‌نامه، (۱۳۸۳)، تصحیح محمد روشن، تهران، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

#### ب) مقالات:

۱. آیدنلو، سجّاد، (۱۳۸۷)، «کلاه سر دیو سپید (مصمونی عامیانه در ویژگی‌ها و متعلقات رستم)»، آفتابی در میان سایه ای (جشن نامه استاد دکتر بهمن سرکاراتی)، به کوشش علی رضا مظفری و سجّاد آیدنلو، تهران، قطره، صص ۴۸۳-۴۶۳.

۲. امیدسالار، محمود، (۱۳۸۴)، «اکوان دیو»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱، صص ۴۹۳ و ۴۹۴.

۳. اوشلوموا، نائیده، (۱۳۷۳)، «رابطه داستان بیژن و منیژه با افسانه مردمی «بیژان ان مینزان» تاتی»، ترجمه رحمان رجبی یزدان پناه، سیمرخ (دوره جدید)، سال یکم، شماره یکم، تابستان، صص ۲۰۸-۱۹۱.

۴. باقری حسن کیا ده، معصومه، (۱۳۸۸)، «اکوان دیو و «وای» اسطوره باد»، مطالعات ایرانی، سال هشتم، شماره ۱۶، پاییز، صص ۱۴۰-۱۳۳.

۵. مالمیر، تیمور و خالد سلطانی، (۱۳۹۲)، «تأثیر حماسه ملی در نامگذاری پدیده های جغرافیایی شهرستان قروه»، دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۴۱-۷۰.

۶. متینی، جلال، (۱۳۶۰)، «درباره بیژن نامه»، آینده، سال هفتم، شماره ۴، تیر، صص ۲۵۷-۲۶۱.

۷. مختاریان، بهار، (۱۳۸۳)، «اکوان دیو: اکومن یا اکوای دیو؟»، نامه ایران باستان، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۲۹-۴۹.

ج) منابع لاتین:

1-Khaleghi Motlagh, Jalal, (1985), ((Akvān-e div)), Encyclopaedia Iranica, edited by Ehsan Yarshater, London, Boston and Henley, Routledge and Kegan Paul, vol.1, p.740 .